

## آزادی‌های سیاسی و حقوق مخالفان در سیره سیاسی امام علی(ع)

دکتر صابر اداک<sup>۱</sup>

### چکیده

آزادی‌های سیاسی و مدارا با مخالفان، یکی از شاخصه‌های مهم در ارزیابی حکومت‌ها به شمار می‌رود و امروزه چه در حوزه سیاست و چه در حوزه اخلاق، مورد بحث متفکران و صاحب نظران این علوم است. واضح است که موضوعاتی از این قبیل، متعلق به عصر کنونی است و سابقه چندانی در تاریخ بشر ندارد و در بین حاکمان و متفکران دوران ماقبل مدرن، چنین دغدغه‌هایی اساساً مطرح نبوده است. در این میان حکومت امام علی(ع) را باید یک استثناء دانست و وجود آزادی‌های سیاسی و رعایت حقوق مخالفان در این حکومت را از شگفتی‌های دنیای قدیم شمرد. این مقاله به بررسی رفتار آن حضرت در برابر مخالفان سیاسی و فکری خود می‌پردازد.

واژگان کلیدی: امام علی(ع)، آزادی‌های سیاسی، حقوق مخالفان

---

۱. گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد یادگار امام خمینی(ره)، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرری، ایران

آزادی یکی از عالی‌ترین مواهب الهی و از رئوس فضایل اخلاقی به شمار می‌رود که از قضا در طول تاریخ، گوهر گمشده بشریت بوده است. تاریخ جهان و به ویژه تاریخ شرق، مملو از دولت‌ها و خاندان‌های حکومتگری است که اساساً اعتقادی به آزادی‌های سیاسی نداشتند و بلکه درک عمیقی هم از این مقوله شریف در ذهن آنان وجود نداشت. تنها منطق آنان زور و غلبه بود و حاکمیت مطلق بر مردمی که به زعم آنان محکوم مطلق‌اند. استبداد و خودکامگی یگانه روش شناخته شده برای حاکمان بود و سرکوب مخالفان و معترضان، تنها عامل بقای دولت. تاریخ استبداد به بلندای تاریخ بشر است و هرچه از روزگار حاضر عقب‌تر رویم، چهره زشت و کریه آن نمایان‌تر می‌شود.

بلیه استبداد و خودکامگی، آنجا که به سلاح‌های قدرتمندی همچون دین و ایدئولوژی دست یابد و آن‌ها را نیز به خدمت خود درآورد، کارایی‌اش بیشتر و صد البته خسارات آن هم سنگین‌تر خواهد شد. زیرا با توسل به این حربه، اعمال ناشایست حکومت از قبیل ظلم و بی‌عدالتی و سرکوب و اختناق، توجیه و لازمه بقای دین و دولت شمرده می‌شود و از سوی دیگر با ترویج جهل و خرافه و مقدس‌سازی‌های بیهوده و بی‌مبنا، روحیه سکوت و رضا، تزویر و ریا و بی‌عملی و ناامیدی را در بین مردم گسترش داده و در بلندمدت، سقوط اخلاقی و معنوی جامعه را در پی می‌آورد.

امام علی (ع) (۳۵-۴۰ ق) که پس از گذشت ۲۵ سال از رحلت نبی اکرم (ص) به خلافت مسلمانان رسید، با توجه به حوادث و جریاناتی مثل فتوح که در این مدت جامعه اسلامی را دچار تغییرات بزرگی کرده و موجب دوری مردم از سنت و سیره پیامبر (ص) شده بود، دست به اقداماتی زد که تا جای ممکن انحرافات و بدعت‌ها را از جامعه بزدايد و آموزه‌های قرآن و سنت نبوی را احیاء کند. او که درک عمیقی از فرهنگ و زمانه خود داشت و استعداد آن جامعه نوپای دینی را در ابتلا به استبداد و خودکامگی می‌دانست، یکی از

اساسی‌ترین برنامه‌های اصلاحی خویش را بر گسترش آزادی‌های سیاسی و رعایت حقوق مخالفان و مبارزه با فرهنگ تزویر و ریا قرار داد و در خطبه‌ها و نامه‌هایش بارها بر این اصول تأکید کرد.

### طرح حقوق متقابل مردم و حکومت

امام پیوسته این نکته را یادآور می‌شد که حکومت رابطه‌ای دوسویه است میان مردم و حاکمان که حقوق و تکالیفی را برای هر یک پدید می‌آورد و چنین نیست که حاکم همواره مُحَقِّقٌ و مُطَاعٌ و مردم همیشه مُکَلَّفٌ و مطیع باشند. به عنوان مثال در یکی از خطبه‌هایش فرمود: "ای مردم؛ مرا بر شما حقی است و شما را بر من حقی. اما حق شما بر من خیرخواهی برای تان و پرداخت کامل حقوق تان از بیت‌المال است و نیز تعلیم و تربیت شما تا از جهل رهایی یابید و بدانید آنچه را که نمی‌دانید. و اما حق من بر شما، پای‌بندی و وفاداری تان به بیعت و خیرخواهی نسبت به من در آشکار و نهان است و اینکه وقتی شما را به کاری می‌خوانم اجابت و چون فرمانی دهم اطاعت کنید" (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۸ق: خطبه ۳۴، ۲/۱۸۹؛ بلاذری، ۱۳۹۴ق: ۲/۳۸۰؛ ثقفی کوفی، ۱۳۵۳ش: ۱/۳۷).

قابل توجه است که به تعبیر یکی از شارحان نهج‌البلاغه، امام از سر ادب و تواضع ابتدا حقوق مردم را نسبت به خود یادآور و سپس حقوق خود نسبت به آنان را متذکر شده است (ابن‌میثم، ۱۳۶۲ش: ۲/۸۲). بر اساس این سخن، نصیحت و خیرخواهی حق مشترکی است که مردم و حکومت نسبت به یکدیگر دارند و امام به این وسیله مردم را به بیان نظرات و انتقادات خود درباره امور حکومتی تشویق و ترغیب کرده و بلکه این کار را وظیفه آنان به شمار آورده است.

فرمانبرداری و اطاعتی هم که علی(ع) در این سخن از مردم خواسته است، نه اطاعتی محض و مطلق بلکه مُقَیَّدٌ به شروطی است که آن حضرت در مواضع دیگر به آن‌ها اشاره کرده است. مانند این سخن که: "اگر

اوامر من در راستای اطاعت خدا بود، چه آن را خوش دارید و چه مکروه پندارید بر شما واجب است که از آن اطاعت کنید. اما درباره اوامری که نافرمانی خدا در آن نهفته است، چه از سوی من باشد و چه غیر من، هرگز فرمان نبرید. اطاعت تنها در امور نیک واجب است (و سه بار بر این جمله تأکید کرد) (تقفی کوفی، همان: ۲/۵۹۰). رسول خدا(ص) نیز فرموده است: "اطاعت از اوامری که نافرمانی خدا به شمار می‌روند جایز نیست، فقط دستورات نیکو شایسته اطاعت است (ابن حنبل، بی تا: ۱/۹۴).

در همان دوران به عکس امام علی(ع)، مُعَاوِيَةَ (۶۰-۴۱ ق) از مردم اطاعت محض و سکوت و خفقان می‌طلبید، چنان‌که پس از صلح با امام حَسَن(ع) و هنگامی که فاتحانه وارد کوفه شد خطاب به مردم گفت: "آیا می‌پندارید که به خاطر نماز و زکات و حجّ با شما جنگیدم؟ نه؛ که می‌دانستم نماز می‌خوانید و زکات می‌دهید و حجّ می‌گزارید. بلکه با شما جنگیدم تا بر شما حکمرانی یابم و گردن‌های‌تان را به زیر آورم که خداوند آن را به من عطا کرد، هر چند شما را خوش نیاید (بلاذری، همان: ۳/۴۶).

علی(ع) در توصیه به فرماندهان و والیانش نیز همواره بر این اصول تأکید می‌کرد و از اینکه مردم را به اطاعت مطلق خود فراخوانند، بر حذر می‌داشت. چنان‌که در قسمتی از عهدنامه مالک‌آشتر خطاب به او نوشت: "هرگز [به مردم] مگو که به من فرمان داده‌اند و من هم فرمان می‌دهم، پس باید اطاعت شود (نهج البلاغه، همان: نامه ۵۳، ۱۷/۳۲).

### اهمیت دادن به افکار عمومی و نظر اکثریت

در سیره امام علی(ع)، آراء و نظرات مردم راجع به حکومت از ویژگی و اهمیت خاصی برخوردار بود و این مقوله جنبه تزیینی و تبلیغی نداشت. چنین نبود که امام با اقبال عمومی مردم به خلافت رسیده باشد و پس از تثبیت حکومت، خود را بی‌نیاز از افکار و مشارکت آنان بداند و خودکامگی پیشه کند. وی از آنجا که مردم

را صاحب اصلی حکومت می‌دانست و خود را منتخب آنان قلمداد می‌کرد، هیچ امری را از آنان مخفی نمی‌داشت و در موضوعات مهم از آراء و نظرات‌شان بهره می‌گرفت.

موارد زیادی از گزارش امور جاری به مردم و نظرخواهی از آنان در سیره او می‌توان یافت. به عنوان مثال پس از اعلام تمرد معاویه و بی‌نتیجه ماندن گفتگوها و نامه نگاری‌ها، امام ضمن اطلاع این وضعیت به مردم، آنان را به مشورت فراخواند و درباره چگونگی مقابله با حاکم متمرّد شام از آنان نظر خواست و فرمود: "همانا که مشورت امر مبارکی است، پس آنچه در نظر دارید بیان کنید، خدای تان مورد رحمت قرار دهد (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱ق: ۲/۵۳۹؛ نصر بن مزاحم، ۱۳۸۲ق: ۹۲).

در راه بازگشت از جنگ صفین نیز از هر فرصتی برای کسب نظر مردم درباره جنگ و نتیجه آن استفاده می‌کرد و نه تنها نظر بزرگان و صاحب‌نظران، بلکه دیدگاه مردمان عادی و بی‌نام‌ونشان هم برایش مهم بود. چنان‌که نوشته‌اند در مسیر خود به سوی کوفه به پیرمرد ناتوانی برخورد کرد که مدتی نزد وی نشست و با او سخن گفت و نظرش را در باب جنگ جویا شد (نصر بن مزاحم، همان: ۵۲۸؛ طبری، ۱۳۸۷ق: ۵/۶۰). همچنان که با سران قبایل و محله‌های کوفه و بزرگان شهر مثل عبدالله بن ودیعۀ انصاری (طبری، همان: ۵/۶۱) و حرب بن شریحیل شبامی (نصر بن مزاحم، همان: ۵۳۱) هم دیدارهایی داشت و در باب صفین با آنان مذاکره کرد.

آگاهی از آراء و نظرات مردم برای وی به قدری اهمیت داشت که برای نخستین بار مکانی ایجاد کرد که اگر افرادی به هر دلیل نمی‌توانند نظرات و شکایات و خواسته‌های‌شان را به آن حضرت بازگویند، آن را نوشته و در محل مزبور بگذارند تا مورد رسیدگی قرار گیرد. این مکان که مبدع آن علی (ع) بود، "بیت‌القصص" نامیده می‌شد. ابن‌ابی‌الحدید در این باب نوشته است: "امیرالمؤمنین را جایگاهی بود که بیت‌القصص نام داشت و مردم نوشته‌های خود را در آن می‌انداختند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق: ۱۷/۸۷). قلقشندی نیز وجود چنین

محلّی را تأیید و علی (ع) را مبتکر آن دانسته است: "امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، نخستین کسی بود که جایی را اختصاص داد تا ستمدیدگان بتوانند شکایات خود را نوشته و در آن بیاندازند (قلقشندی، بی تا: ۱/۴۷۱).

خود امام هم به مردم توصیه می کرد که اگر خواهسته‌ای از او دارند و از بیانش شرم می کنند، آن را به صورت مکتوب به او ارائه دهند تا عزت و آبروی شان محفوظ ماند (ابن عبدربه، ۱۴۰۴ق: ۱/۱۹۹). به این صورت هر کس می توانست مسائل مورد نظر خود را مستقیماً و بی‌واهمه با خلیفه در میان گذارد و خلیفه هم بی‌واسطه، از آنچه در جامعه می گذشت اطلاع می یافت. آن حضرت همواره به نظر اکثریت مردم احترام می گذاشت و حتی اگر خود مخالف آن بود، برای حفظ مصالح عمومی نهایتاً آن را می پذیرفت. چنان که در ماجرای حکمیت در جنگ صفین، با آنکه مخالف آتش بس بود و سپاه خود را از حيله و تزویر معاویه بر حذر داشت، اما در نهایت به خواست اکثریت که خواهان پایان جنگ بودند تن داد و حاضر به مذاکره با شامیان شد.

امام هنگامی که دید لشکریانش به دو گروه موافق و مخالف حکمیت تقسیم شده‌اند و بیم درگیری میان آنان وجود دارد، به اقلیت مخالف حکمیت که خواهان بازگشت به جنگ بودند فرمود: "به خدا قسم آنچه اتفاق افتاد مورد رضایت من نبود و به آن تمایلی نداشتم اما به خواست اکثریت شما گردن نهادم، زیرا که بر جان‌تان بیمناک بودم (بلاذری، همان: ۲/۳۳۹).

در سفارش‌های آن حضرت به مالک اشتر هم به اهمیت نظرات و سخنان مردم راجع به حکومت اشاره و از آن به عنوان نشانه‌ای برای شناخت صالحان از غیرصالحان نام برده شده است: "همانا که مردم در کارهای تو می نگرند چنان که تو در اعمال حاکمان پیش از خود می نگری، و راجع به تو سخن می گویند همچنان که تو در باره حکام پیشین سخن می گویی و حقیقتاً نیکوکاران را از سخنانی که خدا درباره آنان بر زبان بندگان جاری می کند می توان شناخت (نهج البلاغه، همان: نامه ۵۳، ۱۷/۳۰). در همین راستا به مالک یادآور شد که

اگر احساس کردی مردم نسبت به تو بدگمان شده و ظنّ ستمگری به تو دارند، به نظر آنان اهمیت ده و با بیان حقایق و اظهار دلایل، سوءظنّ ایشان را رفع کن و بدگمانی نسبت به خود را از بین ببر (همان: ۱۷/۹۷).

علی(ع) برای ایجاد فضایی امن برای منتقدان و مخالفان و از بین بردن دلهره و اضطراب آنان، کارگزاران خویش را به سعه صدر و احترام به نظر مخالف فرمان می‌داد و از برخورد مستبدانه و اقتدارگرایانه با مردم بر حذر می‌داشت و جامعه آرمانی خویش را با الهام از سخن رسول‌خدا(ص)، جامعه‌ای معرفی می‌کرد که در آن ضعیف بتواند بی‌لکنت زبان، حق خود را از قوی بستاند. چنان‌که به مالک فرمود:

"مقداری از وقت را برای افرادی که به تو نیازمندند اختصاص ده و با فراغت به امور آنان رسیدگی کن و در مجلسی عمومی با آنان بنشین و برای خدایی که تو را آفریده است، در برابرشان متواضع و فروتن باش و سربازان و نگهبانان و یاران و پاسبانان را از ایشان دور ساز تا سخنگوی‌شان بتواند بی‌لکنت زبان با تو سخن گوید که بارها از رسول‌خدا(ص) شنیدم که فرمود: "امتی که در آن حق ضعیف را از قوی بی‌لکنت زبان نتوان ستاند، هرگز پاک و مقدس نمی‌شود." آنگاه درشت‌گویی و تندخویی آنان و هم عجز و ناتوانی‌شان در سخن گفتن را تحمل کن و بی‌حوصلگی و خودپسندی را از خود دور ساز تا خدای نیز رحمتش را بر تو بگسترده و ثواب اطاعتش را نصیب کند (همان: ۱۷/۸۷؛ نویری، ۱۴۲۳ق: ۶/۲۸؛ قلقشندی، همان: ۱۰/۱۰؛ برای حدیث پیامبر(ص) نک: ابن ماجه، بی‌تا: ۲/۸۱۰؛ ابن حجر، ۱۴۱۵ق: ۸/۱۲۳).

### رعایت حقوق مخالفان و احترام به نظر آنان

علی(ع) مخالفت سیاسی با حکومت را حق طبیعی افراد جامعه به شمار می‌آورد و آن را به رسمیت می‌شناخت و در پی ایجاد جامعه‌ای یکدست و مطیع نبود. همراهی با حکومت یا تعارض با آن نقشی در امتیازات اجتماعی و اقتصادی افراد نداشت و عاملی برای بهره‌مندی یا محرومیت از امکانات عمومی به حساب نمی‌آمد.

چنین نبود که نزدیکان حکومت دارای حقوق بیشتری نسبت به دگرانیشان باشند و رشد افراد در جامعه، تابعی از مقدار نزدیکی و همراهی آنان با حکومت به شمار آید.

از این رو در برابر کسانی که با وی بیعت نکردند و خلافتش را نپذیرفتند، موضع خصمانه‌ای نگرفت و آنان را به دیده دشمن ننگریست بلکه با ایشان به گفتگو و مباحثه پرداخت و دلایلشان را برای عدم بیعت شنید و در نهایت نظرشان را محترم داشت و هیچ زور و اجباری در این باره به کار نبرد. این البته خلاف عرف زمانه بود که عموم مردم و به ویژه بزرگان و معاریف، باید به صف بیعت می‌پیوستند و در غیر این صورت متهم به ایجاد رخنه و برپایی فتنه در میان مسلمین می‌شدند و به هر حال نمی‌توانستند با آرامش و امنیت زندگی کنند. اما علی(ع) این شیوه‌های ناصواب سیاسی را کنار گذاشت و مخالفت با حکومت را جزء حقوق مردم به شمار آورد.

تعداد انگشت‌شماری از صحابه مانند: سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، مغیره بن شعبه، اسامه بن زید، زید بن ثابت، ابوسعید خدری، نعمان بن بشیر و حسّان بن ثابت با علی(ع) بیعت نکردند (طبری، همان: ۴/۴۲۹) که به شهادت تاریخ، آن حضرت به رغم خواسته برخی از یارانش مبنی بر مجبور کردن آنان به بیعت، چنین اقدامی به عمل نیاورد و در حالی که از حمایت اکثریت مردم برخوردار بود، حقوق اقلیت مخالف را به رسمیت شناخت. به یارانش هم که بر بیعت مخالفان، به هر شکل ممکن اصرار داشتند، فرمود: "به کسانی که میل‌شان با ما نیست نیازی نداریم (ابن‌اعثم، همان: ۲/۴۴۱؛ دینوری، ۱۳۶۸ش: ۱۴۳؛ طبری، همان: ۴/۴۲۸؛ ابن‌ابی‌الحدید، همان: ۴/۹) و بی‌آنکه مخالفان بیعت را به انواع اتهامات متهم کند، این‌گونه توصیف‌شان کرد: "آنان حق را فرو گذاردند و البته باطل را هم یاری نکردند (ابن‌اثیر، ۱۴۰۹: ۳/۶۱۱).

امام نسبت به افراد وابسته به حزب اموی مانند مروان بن حکم، سعید بن عاص و ولید بن عقبه نیز که دشمنی‌شان با آن حضرت آشکار بود و از بیعت با او روی گردان بودند، هیچ‌گونه فشار و تحمیلی اعمال نکرد بلکه



با مدارای تمام با آنان به گفتگو نشست و سخنانشان را شنید و در نهایت گویا راضی به بیعت شدند (یعقوبی، بی تا: ۲/۱۷۸؛ نهج البلاغه، همان: خطبه ۷۲، ۶/۱۴۶). حتی پس از آنکه شعری از ولید شنید که مضمون آن بیانگر احساس ناامنی این گروه نسبت به جان‌شان بود، آنان را فراخواند و علاوه بر تضمین امنیت‌شان از جانب خود، بین ماندن در مدینه یا عزیمت به هر شهری که می‌خواهند مخیرشان ساخت (ابن‌اعثم، همان: ۲/۴۴۳) و به این صورت آزاداندیشی و استبدادستیزی خود را حتی نسبت به دشمنان قسم خورده خویش، اثبات کرد.

البته اخباری مبنی بر بیعت اجباری این افراد در برخی منابع آمده است (همان‌جا) که با توجه به سیره عمومی علی(ع) در این باب و کثرت اخبار منافی آن، قابل پذیرش نیست. درباره طلحه بن عبیدالله و زبیر بن عوام نیز چنین اخباری وجود دارد که محتمل است پس از ظهور پیمان‌شکنی آنان و به راه انداختن جنگ بر ضد امام و برای توجیه این اعمال ناشایست، ساخته و پرداخته شده باشد.

دلیل دیگر در رد بیعت اجباری آنان این است که مروان بن حکم چون در جنگ جمل اسیر شد، او را همراه با سایر بصریان نزد علی(ع) آوردند تا بیعت کند که از این کار امتناع کرد و خطاب به امام گفت: "من با تو بیعت نمی‌کنم مگر به زور و اجبار". امام هم با بیان اینکه او را مجبور به این کار نخواهد کرد، بیعت پیمان‌شکنی چون او را بی‌ارزش خواند و فرمان رهایی‌اش را صادر کرد (بلاذری، همان: ۲/۲۶۳؛ نهج البلاغه، همان: خطبه ۷۲، ۶/۱۴۶).

ارزش این‌گونه رفتارهای اخلاق‌مدار هنگامی روشن‌تر می‌شود که با منش سیاسی معاصران علی(ع) از جمله معاویه سنجیده شود. وی پس از انعقاد قرارداد صلح با حسن بن علی(ع) و رسیدن به جایگاه خلافت، هنگامی که برای بیعت گرفتن از کوفیان فاتحانه وارد کوفه شد، طی خطبه‌ای مردم را به بیعت خود فراخواند

و با زبان تهدید به آنان گفت: "هر که از خانه‌اش خارج نشود و بیعت نکند، جان‌ش در امان نخواهد بود (تقفی کوفی، همان: ۲/۶۴۶) و به این‌گونه با زور و اجبار و تهدید به قتل، از همگان بیعت گرفت.

### آزادی مردم در همراهی یا مخالفت با حکومت

امام علی(ع) نه تنها در بیعت گرفتن از مردم متوسل به زور نشد، بلکه پس از انجام بیعت نیز از آنان توقع اطاعت مطلق و بی‌چون‌وچرا نداشت و بیعت را بهانه تحمیل عقاید و نظرات خویش به آنان قرار نداد. وی طالب آن بود که مردم از سر بصیرت و آگاهی او را یاری کنند، نه از روی ترس و ناچاری.

از این رو هنگام حرکت از مدینه برای مقابله با اصحاب جمل، در نامه ای که به مردم کوفه نوشت، بی‌آنکه لحن آمرانه و زورمندانه‌ای به کار برد، از آنان خواست که اگر او را نیکوکار یافتند یاری‌اش کنند و در غیر این صورت به سوی حق رهنمونش شوند. متن نامه چنین است: "همانا که من دیار خود را ترک کرده‌ام، یا ستمکارم یا ستم‌دیده، و یا طغیان‌گرم یا کسی که بر او طغیان شده، و من خدا را به یاد کسی می‌آورم که این نامه به او می‌رسد و به یاری‌ام می‌شتابد، که اگر مرا نیکوکار یافت یاری‌ام کند و اگر خطاکار دید به سوی حق بازگرداند (نهج‌البلاغه، همان: نامه ۵۷، ۱۷/۱۴۰).

پس از جنگ هم که امام پایتخت خویش را از مدینه به کوفه منتقل کرد و بدانجا راهی شد، با کسانی که به یاری او نرفته و بی‌طرف مانده بودند، هیچ برخوردی نکرد و تنبیهی برای آنان در نظر نگرفت. البته در خطبه‌اش مجاهدین را ستایش و قاعدین را مورد نکوهش قرار داد و تنها به همین مقدار اکتفا کرد. در این هنگام صاحب شرطه‌اش - مالک‌بن‌حبیب یربوعی - که از مدارای امام با این گروه متعجب شده بود، از جای برخاست و گفت: "ای امیرمؤمنان! من نکوهش را در حق آنان کم می‌دانم. اگر اجازه فرمایی آنان را به قتل خواهیم رساند!" اما امام در پاسخ او فرمود: "سبحان‌الله! ای مالک؛ از اندازه درگذشتی و از حد تجاوز کردی

و در تندروی غرقه شدی، در حالی که خداوند چنین فرمانی نداده است." و سپس آیات مربوط به پرهیز از قتل به غیرحق را یادآور شد و او را از ستمگری و اسراف در قتل برحذر داشت (ابن‌اعثم، همان: ۲/۴۹۱؛ نصربن مزاحم، همان: ۴).

امام نه تنها راضی به تنبیه و مجازات آنان نشد بلکه اجازه داد که به حضورش درآیند و نظرات و سؤالات خود را در باب جنگ جمل با وی مطرح کنند. آنگاه با حوصله به سؤالاتشان پاسخ داد و با منطق و استدلال شک و تردیدشان را در باره وجوب جنگ برطرف کرد، به گونه‌ای که قانع شدند که جز جنگ چاره دیگری نبوده است. ابوبُرْدَة بن عَوْف الأزدی از جمله آنان بود که از علت مقاتله با اصحاب جمل پرسید و امام هم به طور مبسوط پیمان‌شکنی و خیانت‌های آنان را برشمرد و از جنایت‌هایشان در بصره پرده برداشت و علل جنگ را برای او توضیح داد تا جایی که ابوبُرْدَة قانع شد و سخنان امام را تأیید کرد (نصربن مزاحم، همان: ۵؛ ابن‌اعثم، همان: ۲/۴۹۲).

آزادمنشی علی(ع) به حدی بود که هنگام حرکت به سوی صفین، گروهی از اصحاب عبدالله بن مسعود که از قُرّاء و پارسایان کوفه بودند نزد آن‌حضرت آمدند و گفتند: "ما همراه شما می‌آییم اما در اردوگاه‌تان نخواهیم بود تا امر شما و شامیان بر ما آشکار شود. هرکدام را که اهل جور یافتیم با او وارد جنگ خواهیم شد!" علی(ع) نه تنها از آنان دلگیر نشد، بلکه سخن‌شان را پسندید و به این کار تشویق‌شان کرد (نصربن مزاحم، همان: ۱۱۵؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۳/۱۸۶).

چنان‌که ربیع بن خثیم نیز با چهارصد تن از یارانش نزد امام آمدند و با اظهار اینکه در حقانیت جنگ با شامیان در شک و تردید هستند، خواهان کناره‌گیری و اعزام به مرزها شدند. امیرمؤمنان در این هنگام که به تک‌تک سربازانش در جبهه صفین نیاز داشت و طبیعتاً باید با این نوع درخواست‌ها مخالفت می‌کرد، در کمال آزادگی نظر آنان را محترم داشت و به مرزهای ری گسیل‌شان کرد (همان‌جاها).

در همین راستا گروهی از قبیله باهله هم که علی(ع) را دشمن می‌داشتند و راضی به همراهی وی در نبرد با شامیان نبودند، به فرمان امام به مرزهای دیلم فرستاده شدند. امام که از کینه و دشمنی باهله با خود خبر داشت، علاوه بر اینکه از شرکت در جنگ معاف‌شان فرمود، نصیب‌شان از بیت‌المال را هم قطع نکرد، بلکه آنان را فراخواند و خطاب به ایشان گفت: "ای گروه باهله؛ می‌دانم که مرا دشمن می‌دارید، من هم شما را دشمن می‌دارم، پس عطای خود را از بیت‌المال بستانید و به سوی دیلم یا هر جای دیگر که می‌خواهید بروید (ابن‌اعثم، همان: ۲/۵۴۴؛ نصر بن مزاحم، ۱۱۶؛ ثقفی کوفی، همان: ۱/۱۸).

همین باهلیان یک سال بعد، هنگامی که امام برای دفع فتنه خوارج به سوی نهروان رفت، نه اینکه با او همراه نشدند بلکه در کوفه همراه با قبیله غنی دست به آسمان برداشته و برای پیروزی دشمنان علی(ع) دعا می‌کردند و اوضاع آشفته کوفه را آشفته‌تر می‌ساختند. علی(ع) وقتی این خبر را شنید، تنها کاری که کرد این بود که به عاملش در کوفه -هانی بن هوذه- نوشت که آنان را سه روز مهلت دهد و سپس از شهر براند و بیش از این مجازاتی برای‌شان در نظر نگرفت (ثقفی کوفی، همان‌جا).

علی(ع) نه تنها کسی را مجبور به یاری خود نمی‌کرد و اصولاً این شیوه را نمی‌پسندید، بلکه در برابر کسانی هم که آشکار و نهان به جبهه دشمن می‌پیوستند، مانعی پدید نمی‌آورد و در این باره هم مدارا به خرج می‌داد. چنان‌که وقتی شنید برخی از اهالی مدینه مایل به معاویه شده‌اند و به جانب شام می‌گریزند، به سهل بن حنیف فرماندار خود در مدینه نوشت: "خبر یافتم که گروهی از مردم مدینه مخفیانه به سوی معاویه می‌گریزند، مبادا که بر کم شدن تعداد سپاهت و از دست دادن یاری ایشان اندوهگین شوی. پس در گمراهی آنان و آسودگی تو همین بس که این گروه از هدایت و حق‌گریخته و به تاریکی و نادانی پیوسته‌اند. همانا که ایشان دوستدار دنیایند که به آن رو کرده و به سوی آن شتافته‌اند. عدالت را شناختند و دیدند و شنیدند و به خاطر سپردند و دانستند که نزد ما، مردم در برخورداری از حق یکسانند، پس برای کسب سود بیشتر فرار کردند. از رحمت

خدا دور باشند که به خدا قسم فرار آنان نه از جور و ستم است و نه به عدل و داد خواهند پیوست و من امیدوارم که خداوند، سختی‌های این کار را بر ما آسان سازد و ناهمواری‌هایش را هموار کند (نهج‌البلاغه، همان: نامه ۷۰، ۱۸/۵۲؛ بلاذری، همان: ۲/۱۵۷).

وی حتی درباره برادر خویش عقیل بن ابی طالب که پس از کدورت از آن حضرت، قصد رفتن به سوی معاویه و استمداد از او را داشت، مانعی پدید نیاورد و او را در انتخابش آزاد گذاشت (ابن عقده، ۱۴۲۴ق: ۳۹). در سیره سیاسی امام علی (ع)، به کارگیری زور و اجبار برای پیشبرد امور جایگاهی نداشت و اعتقاد عمیق او به آزادی و اختیار انسان‌ها، مانع اعمال هرگونه خشونت و فشاری در اجرای اوامر حکومتی می‌شد. امام همچنان که از همان آغاز بیعت مردم با خویش، بر رضایت و اختیار و آگاهی آنان در امر بیعت اصرار داشت و بارها بر این موضوع تأکید می‌ورزید، در طول حکومت خود نیز به همین روش پای‌بند بود و هیچ‌گاه برای نیل به مقاصد و اهدافش متوسل به زور نشد.

در خطبه‌ای خطاب به مردم کوفه، ضمن یادآوری نهایت مدارای خود و شکایت از نافرمانی‌های آنان فرمود: "چقدر با شما مدارا کنم؟... حال آنکه راه اصلاح تان و راست کردن کژی تان را می‌دانم، اما قسم به خدا که اصلاح شما را با تباه کردن نفس خویش قرین نخواهم ساخت (نهج‌البلاغه، همان: خطبه ۶۸، ۶/۱۰۲). در جای دیگر به آنان فرمود: "آگاه باشید که پس از من کسانی بر شما حکومت خواهند کرد که با تازیانه و شمشیر مجازات تان کنند. من شما را به وسیله این‌ها مجازات نمی‌کنم، زیرا هر که مردم را در دنیا عذاب دهد، خداوند در آخرت معذبتش خواهد کرد (ثقفی کوفی، همان: ۲/۴۵۸).

همچنین در نامه به یکی از والیانش - قَرَطَهُ بن کَعْب - ضمن نهی او از رفتار جبارانه با مردم، به سیره خویش در این باب اشاره کرد و نوشت: "من چنین نیستم که کسی را به کاری که نمی‌پسندد مجبور کنم (بلاذری، همان: ۲/۱۶۲). در ماجرای قبول حکمیت نیز که رأیش مخالف اکثریت مردم بود اما ناچار به پذیرش آن شد،

فرمود: "من حق ندارم که شما را به اموری که از آن بیزارید مجبور کنم (نهج البلاغه، همان: خطبه ۲۰۱، ۱۱/۲۹).

### تفکیک مخالف و محارب

در حکومت امام علی(ع) مخالفان تا هنگامی که عملی بر ضد حکومت و امنیت عمومی انجام نداده بودند، آزادی کامل داشتند و هیچ کس به صرف حدس و گمان و اتهام، مورد عقوبت قرار نمی گرفت. امام با آنکه به یقین می دانست که عده‌ای قصد آشوب و فتنه‌گری دارند و در صدد پیوستن به دشمن و ضربه زدن به دولت وی هستند و حتی اخبار متقنی در این باب به دستش می‌رسید، اما هیچ‌گاه پیش از وقوع جرم، متعرض کسی نشد و تنها معیارش در این باره، انجام عمل مجرمانه از سوی افراد بود. او در برابر خواسته برخی از یاران و مشاوران خاص خود نیز که گاه به دستگیری افرادی از روی ظن و گمان اصرار داشتند، مقاومت می‌کرد و مخالفت خود را با این‌گونه روش‌ها اعلام می‌نمود. نمونه‌های زیادی در این باب وجود دارد که در اینجا به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. طلحه و زبیر که از صحابه پیامبر(ص) و جزء مهاجرین و سابقین بودند، پس از بیعت با علی(ع) انتظار داشتند که آن حضرت حکومت برخی از شهرهای بزرگ مثل کوفه و بصره را به آنان سپارد و در امر حکومت شریک‌شان سازد. اما امام چنین کاری نکرد و این موضوع البته باعث کدورت و دلگیری آنان شد.

در این ایام که امام در مدینه حضور داشت، أم المؤمنین عایشه بنت ابی‌بکر در مکه پرچم مخالفت با وی را برافراشته بود و مردم را بر ضد علی(ع) تهییج و ترغیب می‌کرد. طلحه و زبیر نیز که مطامع دنیوی خود را در حکومت علی(ع) دست‌نیافتنی دیدند، به تدریج راه مخالفت پیش گرفتند و بهترین راه جهت پیشبرد اهداف - شان را پیوستن به عایشه و استفاده از موقعیت اجتماعی و مذهبی او دانستند.

از همین رو نزد علی(ع) آمده و ریاکارانه و به دروغ برای زیارت بیت‌الله و انجام عمره از وی اجازه خواستند. امام که قصد و غرض‌شان را می‌دانست، به آنان فرمود: "به خدا قسم که شما قصد عمره ندارید، بلکه قصدتان مکر و خدعه است (مفید، بی‌تا: ۷۳). آن دو اما قسم یاد کردند که اراده‌ای جز عمره ندارند و امام هم پس از آنکه از آنان پیمان گرفت که در کار مسلمین فساد نکنند و بیعت‌شان را نشکنند و فتنه نیانگیزند، با خروج‌شان از مدینه موافقت کرد.

ابن‌عبّاس که مشاور عالی آن حضرت بود، طلحه و زبیر را هنگام خارج شدن از منزل امام دید و از امام درباره محتوای گفتگوهای انجام شده سؤال کرد. علی(ع) ماجرا را برای او تعریف کرد و سپس افزود: "ای پسرعباس؛ من می‌دانم که آنان قصدی جز فتنه ندارند و به مکه می‌روند که آماده نبرد با من شوند و خبر دارم که یعلی‌بن‌مُنیّه خائن فاجر، اموال عراق و فارس را به سوی آنان گسیل کرده است تا بین افراد خود بذل و در کار حکومت من فساد کنند و شیعیان و یاران مرا به قتل رسانند."

ابن‌عبّاس گفت: "ای امیرمؤمنان؛ اگر اینها را می‌دانی چرا اجازه خروج به آنان دادی؟! بهتر بود که ایشان را حبس می‌کردی و به زنجیر می‌کشیدی و مسلمانان را از شرّشان می‌رهاندی." علی(ع) پاسخ داد: "ای پسر-عبّاس؛ آیا مرا به ظلم فرا می‌خوانی؟! هرگز چنین نکنم؛ از من می‌خواهی که پیش از نیکی بدی کرده و افراد را از سر ظنّ و گمان و تهمت عقوبت کنم و برای کاری که هنوز انجام نگرفته است به حبس و زندان افکنم؟! هرگز! به خدا قسم به پیمانی که پروردگار درباره حکومت و عدالت از من ستانده است وفادار خواهم ماند و آغازگر جدایی نخواهم شد. ای پسرعبّاس؛ به آنها اجازه دادم در حالی که می‌دانم چه خواهند کرد، اما من به پشتیبانی خدا علیه ایشان دلگرمم (همان‌جا؛ یعقوبی، همان: ۲/۱۸۰؛ ابن‌ابی‌الحدید، همان: ۱/۲۳۱).

به این صورت می‌بینیم که علی(ع) با وجود اینکه از قصد طلحه و زبیر به خوبی آگاه بود و به واسطه اخبار و اطلاعاتی که درباره آنان داشت، می‌دانست که این دو نفر برای فتنه‌انگیزی و بلوا و شورش مدینه را ترک

می‌کنند، با این حال مانع خروج‌شان نشد و سفارش اطرافیانش را در باب دستگیری و زندانی کردن آنان نپذیرفت.

او به راحتی می‌توانست به ده‌ها بهانه این دو نفر را زندانی کند و مانع پیوستن آنان به عایشه شود و به این وسیله توطئه جَمَل را در نطفه خفه کند، اما این کار مستلزم زیر پا گذاشتن اصول اخلاقی بود که علی(ع) به آن‌ها پای‌بندی شدیدی داشت و عمرش را در راه برپایی و اعتلای آن اصول صرف کرده بود. این کارها اگرچه در هر حکومتی مجاز و از عوامل استحکام و بقای آن به شمار می‌روند، اما در نظر علی(ع) چنین اموری، قصاص پیش از جنایت و مجازات قبل از وقوع جرم است و در مکتب اخلاقی او قطعاً مجاز نیست.

۲. هنگامی که علی(ع) دستور حرکت به سوی شام برای جنگ با معاویه را داد، دو تن از کوفیان به نام‌های حَنْظَلَةُ بْنُ رَبِيعِ تَمِيمِي و عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُعْتَمِرِ عَبَّاسِي که مخالف جنگ بودند نزد امام آمدند و او را نصیحت کردند که با معاویه همچنان مکاتبه کند و به جنگ وی نرود. در این حال برخی از اقوام و نزدیکان‌شان، آنان را متهم به جاسوسی و ارتباط با معاویه کردند و از امام خواستند که ایشان را دستگیر کند و به حبس افکند. اما از آنجا که دلیل روشنی برای جاسوس بودن آنان وجود نداشت و این موضوع برای امام ثابت نشد، این خواسته را رد کرد و با زندانی کردن آنان موافقت نکرد. گذشت زمان البته درستی آن اتهام را به اثبات رساند و معلوم شد که آن دو نفر با معاویه در ارتباط بوده‌اند و در نهایت هم با افرادشان به او پیوستند (نصر بن مزاحم، همان: ۹۶؛ ابن‌ابی‌الحدید، همان: ۳/۱۷۵). در اینجا هم امام بر اساس سنت خود، از مجازات به صرف اتهام و گمان دوری جست و حقوق افراد را قربانی منافع حکومت نکرد.

۳. خَرِیتُ بنِ رَاشِدِ نَاجِی که در صفین جزء یاران علی(ع) بود، پس از پایان جنگ و ماجرای حکمیت، روزی با سی تن از اصحابش نزد امام آمد و گفت: "دیگر از تو اطاعت نمی‌کنم و پشت سرت نماز نمی‌خوانم و فردا از تو جدا خواهم شد." امام ضمن نصیحتی، علت این تصمیم را از او جویا شد و خریّت قبول حکمیت



و نشان دادن ضعف مقابل معاویه را به عنوان دلیل ذکر کرد. امام به او گفت: "وای بر تو؛ نزد من بنشین تا از قرآن و سنت با تو صحبت کنم تا از این جهل رهایی یابی." خریّت گفت: "فردا نزد تو خواهم آمد." و امام باز هم نصیحتش کرد که فریب شیطان و جاهلان را نخورد.

عبدالله بن قعین گوید: "خریّت را تعقیب کردم و از سخنانی که با یارانش می گفت دانستم که قصد فرار دارد، صبح فردا نزد علی (ع) رفتم و ماجرا را برایش تعریف کردم. علی (ع) فرمود: "رهایش کنید، اگر حق را پذیرفت و نزد ما آمد، او را می پذیریم و اگر نیامد او را خواهیم خواست." عرض کردم: "ای امیرمؤمنان؛ چرا الان دستگیرش نمی کنی که از شرش در امان باشی؟" فرمود: "اگر قرار باشد که همه کسانی را که در مظان اتهام هستند دستگیر کنیم، فقط زندانها را پر خواهیم کرد و من حمله ور شدن به مردم و حبس و مجازات آنان را پیش از آنکه آشکارا علیه ما کاری کنند صحیح نمی دانم (ثقفی کوفی، همان: ۱/۳۳۳؛ یعقوبی، همان: ۲/۱۹۵؛ ابن اعثم، همان: ۴/۲۴۲؛ طبری، همان: ۵/۱۱۳).

البته خریّت بر اساس پیش بینی هایی که می شد، همان روز از کوفه گریخت و گروهی نیز به او پیوستند. آنان در مسیر خود افراد بی گناهی را به جرم طرفداری از علی (ع) کشتند و جنایات بسیاری مرتکب شدند. اینجا بود که امام برای مقابله با او و دفاع از امنیت مردم، سپاهی را به تعقیب وی گسیل کرد که پس از چندبار جنگ و گریز، نهایتاً در حدود اهواز بر او دست یافتند و شکستش دادند (ثقفی کوفی، همان: ۱/۳۳۶).

علی (ع) پس از فرار خریّت درباره او فرمود: "روزی خریّت بن راشد نزد من آمد و گفت: در میان اصحاب مردانی هستند که بیم آن دارم که رهایت کنند و بروند، با آنان چه می کنی؟ به او گفتم: من کسی را به صرف اتهام مؤاخذه نمی کنم و به صرف گمان به عقوبت نمی رسانم. فقط با کسی پیکار می کنم که به خلاف من برخیزد و در برابر من بایستد و عداوت آشکار کند. البته باز هم پیش از پیکار، او را خوانده و عذرش را می شنوم و اگر توبه کرد و بازگشت، او را می پذیرم. اما اگر سر برتافت و همچنان سر جنگ داشت، از خدا

یاری می‌جویم و با او پیکار می‌کنم. وی روز دیگر باز نزد من آمد و گفت: بیم آن دارم که عبدالله بن وهب و زید بن حصین طایی بر تو برآشوبند. از آنان سخنانی علیه تو شنیده‌ام که اگر خود می‌شنیدی بی‌درنگ فرمان قتل‌شان را می‌دادی یا به بندشان می‌افکندی و هرگز از بند رهای‌شان نمی‌ساختی. به او گفتم: درباره آنان با تو مشورت می‌کنم، بگو با ایشان چه کنم؟ گفت: دستور بده هر دو را گردن بزنند! از این سخن او دانستم که نه از عقل بهره‌ای دارد و نه از پرهیزگاری. به او گفتم: به خدا سوگند نپندارم که تو را پرهیزگاری و عقلی باشد که به کار آید، شایسته بود که بدانی من با کسی که به جنگم برنخیزد و دشمنی با من آشکار نکند و رو در رویم نایستد، پیکار نمی‌کنم (همان: ۱/۳۷۱).

ماجرای خریت بن راشد گواهی است بر آزاداندیشی و سیاست اخلاقی علی (ع) که حتی با وجود شواهد و دلایل آشکار مبنی بر خیانت‌پیشگی افراد، مادام که خلافی اظهار نمی‌کردند و عمل مجرمانه‌ای انجام نمی‌دادند، آزادی آنان را سلب نمی‌کرد و حقوق اجتماعی ایشان را زیر پا نمی‌گذاشت. طه حسین در کتاب *علی و بنوه*، پس از ذکر ماجرای خریت بن راشد می‌گوید: "اینجاست که تفاوت آشکاری میان روش سیاسی علی که خالصاً برای دین بود و روش سیاسی معاویه که تنها هدفش دنیا بود، دیده می‌شود (طه حسین، ۱۹۵۶م: ۱۲۸).

### نفی خشونت و عدم آزار و شکنجه مخالفان

چنان‌که بیان شد در سیره سیاسی علی (ع)، مخالفان و منتقدان در بیان نظرات خویش کاملاً آزاد بودند و نفس مخالفت با نظام حکومتی، موجب محدودیت و محرومیت از حقوق اجتماعی نمی‌شد. آنچه برخورد حکومت و مجازات را در پی داشت، فقط اقدام عملی علیه امنیت عمومی و مبارزه مسلحانه با حکومت بود. بیان این نکته نیز ضروری است که مجازات متخلفان و مجرمان هم بر اساس عدالت و حفظ کرامت انسانی صورت می‌گرفت و چنین نبود که حکومت خود را مجاز به هرگونه رفتاری با مجرم سیاسی بداند. رفتار غیرانسانی و توهین‌آمیز با مجرمان و زندانیان و یا احیاناً شکنجه و آزار جسمی و روحی آنان، در سیره اخلاق‌مدار

علی(ع) جایگاهی نداشت و آن حضرت بارها تنفر خود را از این گونه اعمال ابراز کرد و مابینت آن را با معارف الهی بیان داشت.

او ضمن تأکید بر این جمله که: "هر کس مردم را در دنیا شکنجه دهد، خداوند در آخرت عذابش خواهد کرد (ثقفی کوفی، همان: ۲/۴۵۸؛ ابن ابی الحدید، همان: ۲/۳۰۶؛ مفید، ۱۴۱۳ق: ۱/۳۲۲)، خط بطلانی بر هر گونه اعمال شکنجه و تحت فشار قرار دادن زندانیان و محبوسان کشید و از بین بردن کرامت انسانها و تذلیل و تخفیف آنان را ممنوع کرد. علی(ع) تحت هیچ شرایطی شکنجه آدمیان را اگرچه بدترین آنان باشند، مجاز نمی‌شمرد و خود نیز در طول حکومتش هیچ‌گاه به این روشها متوسل نشد. این سخن گهربار و افتخارآمیز درباره منع شکنجه، به صورت‌های دیگری از رسول خدا(ص) هم نقل شده است (نک: ابن حنبل، همان: ۳/۴۰۴؛ مسلم، بی تا: ۸/۳۲؛ نسایی، ۱۳۴۸ق: ۵/۲۳۶؛ یعقوبی، همان: ۲/۴۱۵).

از سر همین اعتقاد بود که امام حتی راجع به قاتل خود یعنی عبدالرحمن بن ملجم هم سفارش به نیکی و عدالت کرد و فرزندانش را از آزار و شکنجه او برحذر داشت و یادآور شد که او تنها یک ضربت زده است و آنان نیز در صورت شهادت امام، مجازند تنها یک ضربت به او بزنند. امام مخصوصاً از مُثله کردن وی به شدت نهی کرد و فرمود: "اگر ضربت او به مرگ من منجر شد، تنها یک ضربت بر او بزنید و مبادا او را مثله کنید که از رسول خدا(ص) شنیدم که فرمود: از مثله کردن اجساد پرهیزید، اگرچه سگ درنده‌ای باشد (نهج- البلاغه، همان: نامه ۴۷، ۱۷/۶؛ طبری، همان: ۵/۱۴۸). این حدیث از شهرت زیادی برخوردار است و در بسیاری از منابع روایی و تاریخی به اشکال مختلف ذکر شده است (نک: ابن هشام، ۱۳۸۳ق: ۳/۶۱۱؛ ابن حنبل، بی تا: ۴/۲۴۶؛ بخاری، ۱۴۰۱: ۵/۷۱؛ نسایی، همان: ۷/۱۰۱).

قابل توجه اینکه علی(ع) همچنان که آزار و شکنجه زندانیان را نهی می‌کرد و آن را موجب عذاب الهی در آخرت می‌دانست، هرگونه اقرار و اعترافی را هم که تحت شکنجه از فرد متهم ستانده شود، بی اعتبار تلقی

می‌کرد و برای آن ارزشی قائل نبود. چنان‌که اقرار از سر ترس و تهدید را هم قبول نداشت و آن را برای اجرای حدود و تعزیرات معتبر نمی‌دانست.

برای همین به دوران خلافت عُمر (۲۳-۱۳ ق)، وقتی فهمید که از متهمی تحت فشار اعتراف گرفته‌اند و خلیفه نیز بر اساس همان اعتراف حکم صادر کرده است، به وی متذکر شد که چنین اعترافی فاقد اعتبار است و مبنای صدور حکم نمی‌تواند قرار گیرد. امام در این باره حدیثی از رسول‌خدا(ص) را به خلیفه دوم یادآور شد و به او گفت: "مگر از رسول‌الله(ص) نشنیدی که فرمود: بر کسی که تحت فشار و آزار اعتراف کند، نمی‌توان حدّ جاری کرد. اقرار فرد در شرایط حبس یا ترس و تهدید اعتباری ندارد (اربلی، ۱۴۱۰ق: ۱/۱۱۰). همچنین از خود علی(ع) روایت شده است که فرمود: "بر کسی که در حال عریانی، ترس، حبس و تهدید اعتراف کند، نمی‌توان حدّ جاری کرد (کلینی، ۱۳۶۵ش: ۷/۲۶۱). در بیان دیگری هم فرموده است: "اعتراف فرد در شرایط ترس، حبس و یا کتک خوردن معتبر نیست و موجب اجرای حدّ نمی‌شود (قاضی‌نعمان، ۱۳۸۳ق: ۲/۴۶۶).

گذشته از اینها، علی(ع) در باب رعایت حقوق عمومی زندانیان و رسیدگی به غذا و پوشاک آنان نیز توجه بسیاری نشان می‌داد و به نقل صاحب‌النخراج، نخستین کسی که نسبت به تأمین خوراک زندانیان و لباس تابستانی و زمستانی آنان اقدام کرد، علی بن ابی‌طالب بود (ابویوسف، ۱۳۹۹ق: ۱۴۹).

آن حضرت اوج مدارا و تحمل مخالفان سیاسی و فکری خود را در برابر خوارج به نمایش گذاشت و این گروه پرخاشگر و متعصب را تا آنجا که دست به سلاح نبرده و امنیت مردم را به خطر نینداخته بودند، تحمل کرد. امام در برابر موج توهین‌ها و جسارت‌های خوارج شکیبایی به خرج می‌داد و هیچ‌گاه اقداماتی از این دست را مستمسک برخورد خصمانه با آنان نکرد. آنچه در نهایت باعث رویارویی علی(ع) با خوارج شد و

جنگ نهروان را پدید آورد، نه مخالفت فکری و سیاسی این گروه با آن حضرت، بلکه اقدامات جنایت‌کارانه خوارج و قتل و غارت مردم بی‌گناه توسط آنان بود.

به بیان دیگر جنگ علی(ع) با خوارج، نه جنگ با یک گروه سیاسی دگراندیش و مخالف حکومت، که جنگ با عده‌ای تبه‌کار و جنایت‌پیشه بود که متعرض جان و مال و نوامیس مردم شده و امنیت عمومی را خدشه‌دار کرده بودند و روشن است که در این هنگام، وظیفه هر حکومتی است که در برابر این‌گونه اعمال ایستادگی کند. رفتار علی(ع) با خوارج، نمونه‌ای اعلا از مدارا و رأفت با مخالفان و رعایت حقوق آنان است که در طول تاریخ بی‌نظیر است و همچون نگینی بر تارک حکومت وی می‌درخشد و به واقع مایه مباهات مسلمانان و پیروان آن حضرت تواند بود (برای اطلاع بیشتر نک: اداک، ۱۳۹۴ش: ۹۴ به بعد).

## نتیجه گیری

آزادی‌های فکری و سیاسی، یکی از اساسی‌ترین محورها در سیره سیاسی امام علی(ع) به شمار می‌رود و اعتراض و انتقاد مردم نسبت به حاکمان، حق طبیعی آنان شمرده می‌شود. در سیره سیاسی امیرالمؤمنین، سرکوب، حبس، تهدید و شکنجه و در یک کلام رفتار خشن با مخالفان سیاسی جایز نیست و عامل بقای حکومت به شمار نمی‌رود. بالتبع ترور و قتل مخالفان فکری و سیاسی نیز در سیره آن حضرت جایگاهی ندارد و حتی یک نمونه نمی‌توان یافت که در حکومت علی(ع)، کسی به صرف مخالفت فکری و یا سیاسی با وی، محکوم به مرگ شده و آشکارا یا نهانی به قتل رسیده باشد.

امام علی(ع) برای مردم و نهاد حکومت حقوق متقابلی قائل بود و به آراء و نظرات مردم اهمیت می‌داد و باب انتقاد و بلکه مخالفت سیاسی با حکومت همواره به روی آنان باز بود. وی با تفکیک میان مخالف و محارب، در برابر مخالفان مدارا و تحمل نشان می‌داد و البته محاربان و متجاوزان به حقوق مردم را مجازات می‌کرد. از همین رو به جرأت می‌توان ادعا کرد که حکومت کوتاه آن حضرت به این لحاظ، یک استثناء در طول تاریخ است و هیچ حکومتی در زمینه مدارا و رعایت حقوق مخالفان خود به پای آن نمی‌رسد.

---

## كتابنامه

١. نهج البلاغة، شرح ابن ابي الحديد.
٢. ابن ابي الحديد، عزالدين ابو حامد عبدالحميد بن هبة الله، ١٣٧٨ق، شرح نهج البلاغة، تصحيح محمد ابو الفضل ابراهيم، قاهره، دار احياء الكتب العربية.
٣. ابن اثير، عزالدين ابو الحسن علي بن محمد الجزري، ١٤٠٩ق، أسد الغابة في معرفة الصحابة، بيروت، دار الفكر.
٤. ابن اعثم، ابو محمد احمد بن علي الكوفي، ١٤١١ق، الفتوح، تحقيق علي شيري، بيروت، دار الاضواء.
٥. ابن حجر، شهاب الدين ابو الفضل احمد بن علي العسقلاني، ١٤١٥ق، الاصابة في تمييز الصحابة، تحقيق عادل احمد عبدالموجود و علي محمد معوض، بيروت، دار الكتب العلمية.
٦. ابن حنبل، احمد، بي تا، مسند، بيروت، دار صادر.
٧. ابن عبدربه، شهاب الدين ابو عمر احمد بن محمد، ١٤٠٤ق، العقد الفريد، بيروت، دار الكتب العلمية.
٨. ابن عثمة، ابو العباس احمد بن محمد الكوفي، ١٣٨٢ش، فضائل امير المؤمنين، قم، دليل ما.
٩. ابن ماجه، محمد بن يزيد القزويني، بي تا، سنن، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت، دار الفكر.
١٠. ابن ميثم، كمال الدين ميثم بن علي بن ميثم بحراني، ١٣٦٢ش، شرح نهج البلاغة، بي جا، نشر الكتاب.
١١. ابن هشام، ابو محمد عبدالملك، ١٣٨٣ق، السيرة النبوية، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، قاهره، مكتبة محمد علي صبيح و اولاده.
١٢. ابويوسف، قاضي يعقوب بن ابراهيم، ١٣٩٩ق، الخراج، بيروت، دار المعرفة.

١٣. اداك، صابر، ١٣٩٤ش، *اخلاق زمامداری*، تهران، كوير.
١٤. اربلي، ابوالحسن علي بن عيسى، ١٤١٠ق، *كشف الغمّة في معرفة الأئمة*، بيروت، دارالاضواء.
١٥. بخاري، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل، ١٤٠١ق، *صحيح*، بيروت، دارالفكر.
١٦. بلاذري، احمد بن يحيى، ١٣٩٤ق، *انساب الاشراف*، تحقيق محمد باقر المحمودي، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات.
١٧. ثقفى كوفى، ابواسحق ابراهيم بن محمد، ١٣٥٣ش، *الغارات*، تحقيق جلال الدين حسيني أرموى، تهران، انجمن آثار ملي.
١٨. دينورى، ابو حنيفه احمد بن داود، ١٣٦٨ش، *الاخبار الطوال*، تحقيق عبدالمنعم عامر، قم، منشورات الرضى.
١٩. طبرى، ابو جعفر محمد بن جرير، ١٣٨٧ق، *تاريخ الامم والملوك*، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دار التراث.
٢٠. طه حسين، ١٩٥٦م، *على و بنوه*، مصر، دارالمعارف.
٢١. قاضى نعمان، ابو حنيفه نعمان بن محمد المغربى، ١٣٨٣ق، *دعائم الاسلام*، تحقيق آصف بن على اصغر فيضى، قاهره، دارالمعارف.
٢٢. قلقشندى، شهاب الدين احمد بن عبدالله، بى تا، *صبح الأعشى في صناعة الانشاء*، بيروت، دارالكتب العلميه.
٢٣. كلينى، محمد بن يعقوب رازى، ١٣٦٥ش، *الكافى*، تهران، دارالكتب الاسلاميه.
٢٤. مسلم، ابوالحسن مسلم بن حجاج نيشابورى، بى تا، *الجامع الصحيح*، بيروت، دارالفكر.



٢٥. مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، ١٤١٣ق، *الارشاد في معرفة حجج الله على العباد*، قم، كنگره هزاره شيخ مفيد.

٢٦. ----، بي تا، *الجمال والنصرة في حرب البصرة*، نجف، مطبعة الحيدرية.

٢٧. نسايب، ابو عبد الرحمن احمد بن علي، ١٣٤٨ق، *سنن*، بيروت، دار الفكر.

٢٨. نصر بن مزاحم منقري، ١٣٨٢ق، *وقعة صفين*، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، قاهره، المؤسسة العربية-

الحديثة.

٢٩. نويري، شهاب الدين احمد بن عبد الوهاب، ١٤٢٣ق، *نهاية الارب في فنون الادب*، قاهره، دار الكتب والوثائق-

القومية.

٣٠. يعقوبي، احمد بن ابي يعقوب، بي تا، *تاريخ يعقوبي*، بيروت، دار صادر.

## **Political liberties and opponents rights in the political tradition of Imam Ali (AS)**

Saber Adak, Ph. D<sup>1</sup>

### **Abstract**

Political liberties and tolerance with the opponents are considered as one of the important indicators in the assessment of governments, and today, both in the field of politics and in the field of ethics, are discussed by the thinkers and scholars of these sciences. Obviously, such issues belong to the present era and have little precedent in human history, and such concerns have not been substantially discussed among Pre\_modern rulers and thinkers. In this regard, the government of Imam Ali (as) should be an exception and the existence of political freedoms and the observance of opponents rights in this government, is considered as one of the wonders of the old world. This article examines the behavior of the Imam Ali (as) against his political and intellectual opponents.

**Keywords:** Imam Ali (as), political liberties, opponents rights

---

1. Department of history and civilization of Islamic Nations, Yadegar-e-Imam (rah) Branch, Islamic Azad University, Shahr-e-Rey, Iran.  
adaksaber@gmail.com